

بلافاصله وی را بسوی جسد آن بوکر که رو بروی درب ورودی کپر بر روی زمین افتاده بود هدایت کرد. هنگامیکه خم شد ناچاره را نگاه کند. پسر مرد از درون کپر شلیک کرد و قاید برات بلادرنگ نقش زمین شد. طویلی نکشید که برادر دیگر یعنی قاید نامدار وارد شد و او را هم به همان ترتیب به مقابل در ورودی کپر راهنمایی کرد و در تیررس پدر خود فرار داد. می گویند با اینکه قاید نامدار زخم مهلکی برداشت ولی خم شد و تشنگی برادرش را برداشت، و از قعه بیرون رفت و در چند صد متری آن محل بر زمین افتاد و همانجا درگذشت.

گویند گگان و سرایندگان باذوق محلی مانند تمام وقایع مهم آن دوران درباره این حادثه برادرکشی عجیب، نیز اشعاری سروده اند.

شاید بی مناسبت نباشد که بگویم قهرمانان این داستان یعنی قاید اسمعیل جد پدری، و قاید نامدار جد مادری، و قاید عبدالله عموی بزرگ نگارنده این سطور بوده اند.

(۱۵). جانکی گرمسیر بین شهرستانهای ایذه مسجد سلیمان رامهرمز قرار گرفته است.

واژه «خانکی» تحریف شده «جوانکی» است که بنا به قول سرفراز بدلیسی نام طایفه ایست که در قرن ششم و هفتم هجری قمری در زمان اتابکان لرستان با چند طایفه دیگر از سوریه به ایران کوچیده، و در این حدود مسکن گزیدند و به مرور زمان در بین سایر طوایف مستهجنک شده و اکنون بیش از یکصد خانوار از اعقاب این طایفه بجا مانده که به همین نام خانکی معروفند.

طوایفی که در منطقه جامکی سکونت دارند عبارتند از:

(۱) ابوالعباسی ها و آل خورشیدها که یکی از اشعیات لر کوچک هستند و قبل از سایر طوایف، به این منطقه کوچ کرده اند.

(۲) مکنونی ها: ظاهراً بین قرن دهم و یازدهم هجری از مسمی بین حدود مهاجرت کرد. و در اواسط قرن سیزدهم «شیرالی» ها را عقب رانده و خود در جنوب این منطقه بحای آنها مستقر شده اند.

(۳) مسمیتی ها، ظاهراً بعد از مکنونیها شاید در اواخر قرن یازدهم از مسمی باین

منطقه مهاجرت کرده‌اند.

(۱) کورسی: پس از قتل مادرشاه عی مردان خاں محمود صالح که بر فستی از کشور حکومت می‌کرد با رشیدخان کینورسی خواهرزاده‌اش، اختلافاتی پیدا کرد. رشیدخان که از او رنجیده خاطر شد با طایفه «کینورسی» او کاروی گذاشتند و در دست مان امیر و نواحی قلعه تل مستقر شدند و از آن تاریخ به بعد جانکی بدو متعلقه سرگج و زیرگج تقسیم شد که بعدها سرگج تحت سبطه قینه حسن خانی چهارلنگ، و زیرگج زیر قدرت طایفه رشیدخانی چهارلنگ درآمد.

(۵) زنگنه و کُرد زنگنه: این دو طایفه نیز از انشعابات این بزرگ زنگنه کرمانشاهان هستند که در سال ۱۱۴۵ هجری بدستور مادرشاه به سرپوشنی «علی رضا بیگ» زنگنه به جانکی کویبانه شده‌اند.

(۱۶). ملا محمد دینارونی، و ملا علی محمد، و ملا چراغ، هر سه برادر از رؤسای طایفه «عالی محمودی» دینارونی بودند.

هنگامیکه محمد نقی خان فتح‌الله خان را در فقه سرکان ملاگون بقتل رسانید ملا محمد و ملاعلی محمد در کنار او بودند و ملاعلی محمد فتح‌الله خان را خواه کرد و او را حاضر به ملاقات با محمد نقی خان کرد، و می‌گویند حتی یک نیر را ملامحمد بطرف فتح‌الله خان شیک کرد. ملامحمد پس از آن وقعه بسیار مورد اعتماد و احترام محمدنقی خان قرار گرفت ولی او مردی مغرور و متکبر بود. مشهور است که وقتی کلعلی خان و محمدنقی خان بر سر وصول مالیات خوابد دینارونی اختلاف پیدا کردند و هر کدام دینارونی‌ها را جرو ابوابحمی خود حساب می‌آوردند بناچار به نزد یکی از حکام دولتی شکایت بردند. ملامحمد که در آنجا حضور داشت گفت من سر چیزی ماندر این خان‌ها نیستم. و خود مردی مستقل هشتم، و می‌دانم چکار کنم. ملامحمد در فلاحیه همراه محمد نقی خان بود و پس از دستگیری و اسارت او چون در قتل فتح‌الله خان دست داشت از ترس علی‌رضا خان که بتازگی به حکومت جانکی گرمسیر منصوب شده بود، حرکت نکردند. میان طایفه جود مراجعت کند، ناگزیر، همراه علی‌نقی خان عازم مناطق دوردست شد. علی‌نقی خان دو «سوزاکی مان امیر» به سواران علی‌رضاخان مصادف شد و در این زدوجورد تیری به ران ملامحمد اصابت

کرد و از مادیان معروفش، موسوم به «اوزه جرمان» بزمین افتاد و بهر نحوی بود خود را بدرون پشته‌ای رسانید و مادیان نیز بالای سرش ایستاد. روز بعد سواران علی رضا خان مادیان را پیدا کردند و دانستند صاحبش در آن حوالی است. پس از کسی چشمه ملامحمد را زنده و رحیمی یافتند. پس از دستگیری او را گشتند و حمدش را در آتش سوزانیدند.

(۱۷). علی رضا خان پسر حسن خان و او پسر فتحعلی خان و او پسر رشیدخان و او پسر زمان خان است. هنگامیکه محمدتقی خان، فتح الله خان را بقتل رسانید علی رضا خان را که در آن موقع هنوز طفل بود به علی نفی خان سپرد و توصیه کرد او را بقتل برسانند.

هنگامیکه علی نفی خان در «تنگ بارون گرد» به چشمه انانکی رسید پیاده شد که آب نوشد علی رضا خان که نیز همراه او بود می خواست آب بخورد، ولی می نرسید که در همین آب خوردن بوسله علی نفی خان گشته شود. علی نفی خان را دیدند این صحنه دست مویخت و به رویت بعضی از معسین جنابری چون غیر از او و غیرضا کسی دیگری آغا نبود، با اشاره به چشمه گفت: ای چشمه تا یکی نو گوید باش که من علی رضا را بچشمه و تو هم غیرضا هر وقت قدرت را بدست گرفتی ما هر زمان از مهربان باش و پس او را بخارزد و که بیرحان می خواهد برود. علی رضا خان چون مادرش بهمهتی و از طایفه کوه گلبویه بود، نزد خانهای مادر خود رفت. هنگامیکه معتمدانوله وارد قوشش شد و تصمیم به عزیمت محمدتقی خان گرفت غیرضا خان نیز همراه جمعرفقی خان بگذاروند و کیعلی خان دورکی بدو پیوستند.

ردبگه سوزان کعب و احتیاری برای استخلاص محمدتقی خان به اردوی دولتی مشحون زدند. اسدخان برادر علیرضا خان که در آنجا حرو نگهبانان معتمدانوله بود بقتل رسید. معتمدانوله پس از دستگیری و اسارت محمدتقی

۱ خان خوانده به غیر من خان یا حیدر خان خوانده خرم سلطان، ... - مرقد و حبسهای خان سعید و سعید در شیراز را بنا بر آرد بر گوید معتمدانوله و اطلاع دادیم سر و سر ... - اسدخان معتمدانوله به یقین به ... - اسارت فقه ارامنی خان و مسافرتی خان و برود شدت حیدر خان که پیش از پاره سال بدشت دست زد، ... - صرف بر حبسهای خان دوده و بود را در آغوش از حیدر خان و اسدخان معتمدانوله به چندی همراه حیدر آن حقی مصوم شد و ... و بر بقتل رسید

خان وی را به حکومت خانگی گرمسیر منصوب کرد. برخلاف رفتار حوسرودانه
علی‌نقی خان وی روشی خشن و مستعجلانه با خانواده علی‌خان و مسوولین
دربیش گرفت. بدستور او آکریم برادر دیر و شجاع محمدنقی خان را در باغ
مک به گلوله کشید و حمد ملامحمد دینارومی یکی از یاران محمدنقی خان را
پس از کشتن در آتش سوزاندند و هفتاد سوار مکتوبندی و هفت تن از
برادرزادگان قاید اسمعیل، عموی زین‌فتح خان برادر بزرگ محمدنقی خان
را، قتل عام کردند و به تحریک او پسرش میرزا آقاخان، برادر او علی محمدخان
را بقتل رسانید. عی‌رحم حال برای نحکی پایه‌های قدرتش حواصن حسینی خان
ایبخسی را بخدمت خود درآورد و بنا بر روابط نزدیکی برقرار کرد. او پس از مدتی
سرانجام در سال ۱۲۹۲ هجری قمری در قلعه تل درگذشت.

پس از مرگ او پسرش «میرزا آقاخان» بحکومت جنکی منصوب شد. میرزا
آقاخان نیز دحشر حسینی خان ایبخانی را بخدمت خود درآورد و مانند پدرش
روابط نزدیکی با او برقرار کرد. او بحضایت بلخانی برادرش را بقتل رسانید و
حتی برای او پس در طوایف جنکی گرمسیر را زیر حیطه قدرت حسینی خان
درآورد. «میرزا آقاخان» مردی خشن و قوی‌القلب بود و اغلب با برادران خود
بر سر کسب قدرت رقابت داشت و عیب اختلافات و رقابت‌ها موجب شد که
یک روز ظهر هنگامیکه میرزا آقاخان در دروازه‌اش بود دو تن از برادرانش
سام‌های سیف‌انگ خان و محمد حسین خان از پشت او شلیک کرده و او را
پسرش عی‌رحم خان را بقتل رسانید. بدو از آنگاه طرف رامهرمز و هوار متواری
شدند.

نزد کرزن در حمد دوم گذشت «ایران و ملته ایران» که در سال ۱۲۹۲ در لندن
منتشر شد. درمورد این حادثه می‌نویسد: «من حامل نامه‌ی از نماینده روسی
ریضایا منیم حوضهر برای «نظام سخته» والی هوزستان بودم که شرحه زودتر مرا
با کشتی «شوشاک» به شوش اعزام کند.... از این رو به ملاقات «میرزا» احاکیم
هوز (رفتم و درمه خطاب به والی را برنا خود داشتم.... در حلال گشت و تسود
جد تن بدون اینکه در مساحت عا دحالت کند شاهد این ماجرا بودم و در دو
طرف «میرزا» دو نفر با قبایع همی دست‌درده نشسته وده که بیخ نمی‌گفتند او به

بومت قیان می‌کشیدند. یکی از آندو واحدالعین بود و ظاهراً آدم حیث و بدظیتی بنظر می‌رسید. چون قیافه‌هایی موقرانه داشتند فکر می‌کردم که از دوستان «میرزا» هستند؛ ولی بعداً دانسته شد که اینان دو نفر آدمکس و از نزدیکان ایلخانی فعلی بختیاری و از سکه گوهستانهای مجاورند که اخیراً برادر و برادرزاده خود را بدون علت بقتل رسانیده‌اند و در حی فرار در قلمرو حکومت «میرزا» دستگیر شدند. ایتدو یکی «نصیرخان» و دیگری سیف‌الله خان نام داشت و برادر خود میرزا آقاخان رئیس یکی از عشایف چهارکنگ را بقتل رسانیده بودند. چون زندان یا بازداشتگاهی در آنجا نبود بناچار در اقامتگاه «میرزا» تحت نظر بودند و در مجالس رسمی او حضور داشتند. اینان بقدری با «میرزا» مانوس شده بودند که چند روز بعد هنگامیکه نماینده «لیج» برای صرف شام از او دعوت کرد وی تقاضا کرد که میهمانانش را نیز همراه بیاورد. سایرین شرمه در این میهمانی مست شدند و عجیب اینکه در کنار این دو جانی دو سید نیز با عمامه سبز دیده می‌شدند... بدینست که گفته شود سائها بعد باقرخان پسر میرزا آقاخان انتقام خون پدر را از سیف‌الله خان و محمدحسین خان گرفت و در یک فرصت مناسب هر دو را بقتل رسانید.

(۱۸). روی تحریکات و رقابتهای سیاسی پس از درگذشت فتحعلی شاه بین فرزندان او از یک طرف، و محمد میرزا که ولیعهد رسمی کشور بود از طرف دیگر کتسکش‌هایی رخ داد. چنانکه غل السلفان فرزندان فتحعلی شاه خود را در تهران عاهدشاه نامید و به تحت سلطنت جنوس کرد. حسیعلی میرزا فرمانفرما، و حسیعلی میرزا شجاع‌السلطنه در فارس و کرمان عم‌الطغان برافراشتند. غانله ظل‌السلطان با تدبیر قائم‌مقام قزاقانی حاموش شد و قائم‌مقام شاهزاده فیروز میرزا، و متوجه‌رحان معتمدالدوله را با لشکری مأمور دفع فرمانفرما و تسلیت امور فارس کرد. فیروز میرزا و معتمدالدوله پس از یک سنه زده و خورد با شجاع‌السلطنه و فرمانفرما سرانجام از گنج شیراز را محاصره، و شاهزادگان مجبور به تسلیم شدند ولی سه فرزند فرمانفرما یعنی رضاقلی میرزا، نجاتعلی میرزا و تیمور میرزا از دروازه باغ شاه فرار کرده و با کمک مونسول انگلیس از راه شامات خود را به هند رسانیدند و در آنجا دولت انگلیس برای هر کدام ماهیانه میصد تومان

مقرری معین کرده. هنگامی که لاپارد و همسرش «متفور» وارد بغداد شدند با این شاهزادگان ملاقات کردند.

احتمالاً مسافرت لاپارد به قلعه تل و سپس خارک و ملاقات با «کننل هیل» فرمانده قوای انگلیسی در خارک با مسئله قیام محمدتقی خان بی ارتباط بود. ظاهراً پس از عقب نشینی محمدشاه از هرات و بهبود روابط ایران و انگلیس، حمایت انگلیسها از محمدتقی خان و شاهزادگان تبعیدی در انگستان و بعدها بغداد به یونه فراموشی سپرده شد.

(۱۹). بهبهان در فاصله ۲۱۲ کیلومتری جنوب خاوری اهواز در طول ۲۰ درجه و ۱۶ دقیقه، و عرض ۳۰ درجه و ۳۵ دقیقه جغرافیایی قرار گرفته است. بهبهان در سه کیلومتری خرابه‌های شهر قدیم «ارجان» بنا شده است. ارجان در سده چهارم هجری شهر آباد و پرجمعیت بوده و نزدیک آن دو پل سنگی معروف بر روی رودخانه طاب ساخته شده بود که خنجرین از روی اینها به خوزستان می‌رفتند.

اصطلاحی گویند یک طاق دارد که عرض آن عتاد گام، و بلندی آن چنانست که مرده‌ی شرسوار با نیرفی در دست می‌تواند از دانه آن زیر آن عبور کند. مقدسی گوید در شهر ارجان عسول و دوشاب بسیار خوب بعمل می‌آمد و در حقیقت این شهر حرانه فارس و عراق، و بارند از خوزستان و صنعتی است. قزوینی گویند غازی در یکی از کوههای ارجان وجود دارد که از آن مومیایی تراش می‌کند. حمداله مستوفی ارجان را در تلفظ ارغان خوانده و شرف‌الدین عینی یزدی رودخانه طاب را آب ارغون نامیده است.

تا به قول حمدالله مستوفی ارجان در اول قرن هشتم دیگر آبادی سابق را نداشت زیرا گروه اسمعیله که در قلاع مجاور سکونت کرده بودند، بنور دائم ولایات را غارت می‌کردند، بنوری که در نیمه دوم قرن هشتم دیگر اثری از ارجان بجای نماند ولی طبری نکتید که بهبهان چند کیلومتر پائین تر حنی ارجان را گرفت. هیچکدام از جغرافیایان سابق شرب نامی از بهبهان نبرده‌اند. نخستین بار شرف‌الدین عینی یزدی در ذکر مسیر «تیسوز» از اهواز به شیراز، در بهار سال ۷۹۵ هجری قمری نام بهبهان را می‌برد. و از آن تاریخ بهبهان شهر عمده ناحیه‌ای شد که سابقاً آن ناحیه را ولایت ارجان می‌گفتند.

ارتفاع بهبهان از سطح دریا ۴۲ متر است و مطابق سرشماری سال ۱۳۴۵ شمسی نودویک هزار و شصت و شش نفر جمعیت داشته است.

(۲۰). درباره ابلات ممسی که میان سرحدات فارس و خوزستان سکونت دارند اطلاعات زیادی در دست نیست. ظاهراً در اوایل قرن سیزدهم اتحادیه ممسی شونستان را تصرف کرد و در واقع منطقه دیگری بین کوه گنویه و شیراز نام ممسی بوجود آمد. فعلاً در این منطقه که در سمت کاررو- و معرب اردکان در حوالی نورآباد قرار دارد چهار طایفه عجم ممسی نام‌های «بکش»، «جایید»، یا «حایری»، «دشمن زبیری» و «ارشد» سکونت دارند. نارو- دید که همزمان با مسافرت لایارد به خوزستان، از منطقه ممسی دیدن کرد. می‌نویسد: «دو طایفه «ارشم» و «بکش» از دو طایفه دیگر نیرومندترند. محمدرفقا حال رئیس طایفه دشمن زبیری در سال ۱۸۴۰ بفرمان میردوان میرزا حکمران فارس بقتل رسید. و در اثر این واقعه این طایفه شدت محبت و مان‌نا شد.

جمعیت ممسی در حدود چهار هزار خانوار است و مابین آنها بالغ بر هفت هزار تومان یعنی معادل دوهزار و هشتصد بره است که بوالی فارس پرداخت می‌شود. ملوایف «ممسنی» در اواخر سظت قاجاری شاه در زمان حکمرانی «حییمی میرزا» به غارت و رهنرزی اشتغال داشتند. «ونیر حاد» رئیس طایفه «بکش» فرمانده یاغیان بود. سرانجام او و پسرش بافرجاک دستگیر و در تبریز زندانی شدند و بدین ترتیب تا حد زیادی از قدرت عجم ممسی کاسته شد.

(۲۱). شوشتر در فاصله ۸۵۰ کیلومتری تهران و ۱۱۶ کیلومتری شمال اهواز در طول جغرافیائی ۴۸ درجه و ۵۰ دقیقه و عرض ۳۰ دقیقه قرار گرفته است. مقدسی در قرن چهارم گوید: در خوزستان شهری آبادتر و بزرگتر و مستحکم‌تر از شوشتر نیست. بازارش آباد و مردمش در دقتس پارچه‌های خوبی و ابریشمی استند؛ راهروی انگور و خشکابهای زیاد در این شهر وجود دارد. مصطفوی گفته دبای شوشتری شهرت جهانی داشته و پوشش کعبه از دیبای شوشتر تهیه می‌شده است. حمدانیه مصوفی بیان شوشتر را به اردتیر باسکان نسبت داده و گفته است: دور آن شهر پنج هزار و پانصد گام، و چهار دروازه داشته است. این منطقه که معاصر

مشرفی بوده گویند: شهری بزرگ، زیبا و خرم دارای پالیزهای نیکو و باغهای عالی است. این شهر محاسن زیاد و بازارهایی معتبر دارد.

لسترنج نوشته است در سال ۲۶۰ میلادی، والریس قیصر روم اسیر شاپور اول دومین پادشاه ساسانی شد، و در مدت هفت سال که اسیر بود چنانکه تاریخ نویسان ایران می گویند، به ساختن سد عظیم شادروان که زیر شوشتر واقع است اشتغال داشت، اعراب شادروان را از عتائب ائمه جهان شمرده اند و هنوز آثار آن بکلی از بین نرفته است. شوشتر در اوایل قرن دوازدهم رو بویرانی نهاد. دست اندازی و غارت گری آل کبیر و جنگ خانگی هندی مرعشی ها و کلانتریها و طاعون بزرگ ۱۲۴۷ هـ. ق و گرانی و قحطی ساله ۱۲۵۸ هـ. ق همه در ویرانی این شهر قدیمی مؤثر بوده است. ارتفاع شوشتر از سطح دریا ۱۴۴ متر است. شوشتر برابر سرشماری سال ۱۳۴۵ شمسی ۷۹۱۰۴ نفر جمعیت داشته است.

(۲۲). دزفول در ۱۷۱ کیلومتری شمال اهواز قرار گرفته و مشخصات جغرافیایی آن به شرح زیر است: طول ۴۸ درجه و ۲۴ دقیقه، عرض ۳۲ درجه و ۲۴ دقیقه دزفول معرب در پل بر کنار رودخانه در جنوب شهر قدیم جندی شاپور قرار گرفته است. چون پل مشهوری که می گویند به هرمزان شاپور دوم ساخته شده در آنجا است آن شهر بدین اسم موسوم شده است. این پل را اصطخری «اندیش» نامیده و فاصله نور را تا اندیش و هسچین اندیش را تا جندی شاپور هر یک دو فرسخ دانسته است. سابقاً پل را پل «یویاش» و مردمش را قصری و شهر را «اندیش» می گفته اند و بی متداسی از آن بنام شهر «قنظره» یاد کرده است. باقیوت روزان، اندیش، قنظره و دزفول را یکی دانسته و از آنها بنام شهر واحدی نام برده است. پل دزفول را ابن سراجیون پل رومی خوانده است، و اسم در را بر رودخانه جندی شاپور نهاده است. این روستا «پل رود»، «پل خردادبه» «پل زاب» دانسته اند؛ زیرا به گمان این خردادبه زاب نام رودخانه دز است. حمدالله مشرفی بنیان دزفول را به اردشیر بابکان نسبت می دهد و گویند در این شهر پلنی بر آب جندی شاپور بنامند بطول ۵۲۰ گام، و عرض ۱۵ گام، که دارای چین و دو چشمه است. شرف الدین علی بردی این رود را «زال» نامیده و درباره پل نیز مطالبی ذکر کرده است. شهر کنونی دزفول در ساحل غربی رودخانه دز (محل

قدیم شهر روزش) قرار گرفته. جمعیت دزفول برابر سرشماری سال ۱۳۴۵ شمسی ۱۶۳،۸۸۸ نفر بوده است.

(۲۳). سید محمد پسر شیخ فلاح در سن هفده سالگی از زادگاهش «اواسط» به «جند» رفت و در مدرسه شیخ احمد بن مهدی بدرس پرداخت و سالها در مدرسه شیخ احمد سر برد و در همین مدرسه بود که گاه بیگاه عقاید خود را ابراز می داشت و می گفت من مهدی موعودم و روزی ظهور خواهم کرد و بعد از آن در سال هشتصد و چهل هجری قمری مهدویت خود را آشکار کرد.

(۲۴). اهواز در ۹۳۷ کیلومتری جنوب باختری تهران در طول ۴۸ درجه و ۱۱ دقیقه و عرض ۳۱ درجه و ۱۹ دقیقه قرار گرفته است.

اهواز در اصل هرمز شیر نام داشته و در نسخه های خطی بصورت هرمز ارد شیر و هرمز اوشیر که نام فارسی آنست آمده است. این البر بیان اهواز را به ارد شیر بابکان بست می دهد. صلیح الدوله از آن نام پایتخت اردوان چهارم اشکانی نام می برد. حمزه اسمعانی می گوید اردشیر بابکان دو شهر جدید در کنار هم بنا کرد که یکی را هرمز اردشیر و دیگری را اوحشان نام گذاشته بود و همین واژه «اوجشان» بود که عربی هور - حور و جمع آن اهواز شده است. مقدسی گوید در قرن سوم هجری که فتح ریح بوفورج پیوست فرمانده شورشیان شهر اهواز را برای مدتی مرکز عملیات خود قرار داده و به این شهر حشرات فراوان وارد کرده و یک فرس بعد عبدالدوله فستقی از اهواز را تبعید بنا کرد. مقدسی همچنان گوید اهواز دارای دو محله بود. محله خاوری در کنار رودخانه که قسمت عمده شیر بود و بازارهای بزرگ و مسجدهای جامع در آن محله قرار داشته است. این محل بوسیله یک پل به جزیره ای که در میان رودخانه «دجل» قرار داشت و محله باختری شهر در آن واقع بود متصل می شد. این پل تجری موسوم به پل «هندوان» بود که عبدالدوله آنرا خراب کرد و از نو ساخت و بر روی این پل مسجدی قرار داشت که مشرف بر رودخانه بود و باقوت ز اسبهاش نظر می کند که این مسجد از بدای حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بوده است که در سفر حراسان آنرا بنا کرده بود و نزدیک شهر در کنار رودخانه دولاهازی سیار وجود داشت. رود صبی دخیل، از جانب باختری جزیره می گذشت و کنی

پائین تر از اهواز سه بزرگی بر روی محورها ساخته بود و آب کنارود پشت این تادریوان انداخته می شد. و بر اثر آب سطح رودخانه بالا می آمد و آب از صریقی سه بهر به زمین های سمت چپ رودخانه بالایی تادریوان جاری می شد و مزارع و کشتزارها را سیراب می کرد.

اهواز تا قرن پنجم هجری آباد بود ولی کم کم رو بحرایی نهاد تا جاییکه هنگام مسافرت زیارت به خوزستان شیراز چند آبویگ گلی چیری از آن بجای نماند.

(۵۰). واژه «دانیال» به عبری «یعنی خدا حاکم من است». او از خانواده پادشاهی داود و در سال ششصد و شش قبل از میلاد بومیته «ببوکد نصر» که دولت یهود را منقرض کرده بود باسرت به بابل برده شد. بنا به روایت کتاب «دانیال» وی از زمره نجباء و از اعیان خانواده سلطنتی بوده، و از علوم و دانش کندهایان بهره و اطلاعاتی سرشار داشته است. تصویری که در تورات آمده است دانیال در میان روحانیان اسرائیلی به پارسانی و پرهیزگاری مشهور بود، و هنگام سقوط بابل بدست گوروش وی مورد توجه پادشاه ایران قرار گرفته بود.

بیشتر نویسندگان دوره اسلامی مانند «مسعودی» در «المروج الذهب» و محمد بن محمد آملی در «نفیس الفنون» و مؤلف «جذب الحمود» و ابن بطوطه طنحی و دیگران به تنصیب درباره «دانیال» در کتابهای خود بحث کرده اند.

بقعه «دانیال» چندین بار در اثر سیل از بین رفته و مجدداً تعمیر شده و آخرین باری که در اثر سیل متهدمه شد تقریباً بیست و سه سال بعد از مسافرت زیارت به «شوش» یعنی در سال ۱۲۷۸ هجری قمری در زمان منبلیت ناصرالدین شاه بوده است.

بقعه مذکور در همان سال توسط «حاج شیخ حمزه شوشتری» بر نو احداث و بسازی شده است.

سای امروزی که بر روی آرامگاه دانیال دیده می شود بر گچ و پنه وینه ساخته شده است و دارای صحنی کوچک و چند اطاق و یک سردابه در کنار رودخانه شامور است. ظاهراً این آرامگاه از زمان هخامنشی تا حاق حاضر مرمت و بسازی شده است. البته گفتنی است که بقعه دیگری نیز بسم دانیال در شوش بختباری وجود دارد.

(۲۶). مال امیر که هم اکنون «ایذه» نام دارد، در ۲۰۷ کیلومتری شمال خاوری اهواز قرار گرفته، و یکی از شهرهای بسیار قدیم خوزستان به شمار می آید. آنچه از سنگ‌نبشته‌های استکنت سمنان و کول فرج منشد می‌شود این شهر در زمان خیلانی‌ها دارای اهمیتی بسزا بوده است، و در دوره ساسانی نیز یکی از شهرهای آباد و پرجمعیت ایران به‌شمار می‌رفته است. حمدالله مستوفی گوید: کرسی لر بزرگ شهر ایذج بوده که «مال امیر» هم به آن گفته‌اند. مقدسی در قرن چهارم آترا یکی از آبادترین شهرهای خوزستان نام برده است و گوید این شهر در دامنه کوهها قرار گرفته و عمارت حکومتی در محلی بنام «اسدآباد» واقع شده است.

این بطورچه جهانگرد معروف که در آغاز قرن هشتم از «ایذج» دیدن کرده می‌گوید: این شهر به «مال امیر» معروف است. یاقوت می‌نویسد: ایذج نام شهر و ولایتی است که بین اصفهان و اهواز قرار گرفته و پل آن یکی از شگفتیهای دبا است که با سنگ روی دره حنک و عمیقی ساخته شده است... یاقوت همچنین گوید آتشکده‌ای در آنجا وجود داشته که تا زمان هارون الرشید آتش آن روشن بوده است. معلوم نیست شهر ایذج تا چه تاریخی دوازه داشته ولی آنچه گمان می‌رود آنست که بعد از نفراس خاندان «انابکان» لرستان بدست تیموریان اعتبار خود را از دست داده و از آن پس رو بپیرانی نهاده است.

(۲۷). مسجد سیمان در ۱۴۹ کیلومتری شمال خاوری اهواز در طول جغرافیائی ۳۹ درجه و ۱۷ دقیقه و ۳۰ ثانیه و عرض ۳۱ درجه و ۵۹ دقیقه قرار گرفته است. آثار و بقایای یک پرمستگانه قدیمی در این شهر همانطوریکه لایارده به آن اشاره کرده، موجب شد که این شهر بام مسجد سیمان نامگذاری شود. یاقوت گفته است در حوالی «ایذج» (که محتملاً همین جا است) آتشکده‌ای بوده که تا زمان هارون الرشید روشن بوده است. کارش «ای احیر» «دکتر گیرشمن» نشان داده است که تاریخ بنای این پرمستگانه به گذشته‌ای دور تعلق دارد. تاریخ پیدایش شهر محمد سلیمان را پیش از زمانی دانست که نازش مهندسین کمپانی دارسی پس از یک انتظار طولانی در این منطقه به ثمر رسید و حاء شماره یک نشون در پنجم خردادماه ۱۲۸۷ برابر ۲۷ به ۱۹۰۷ میلادی به نعت رسید.

(۲۸). شهر در فاصله ۶۵ کیلومتری جنوب باختری دزفون در طول ۴۷ درجه و یک

دقیقه و عرض ۳۲ درجه و ۱۲ دقیقه جغرافیائی قرار گرفته است. شوش قرن‌ها پایتخت پادشاهان عیلام و هخامنشی بود تا سرانجام بدست سپاهیان اسکندر مقدونی ویران شد. «دیودوروس» مورخ قرن اول قبی از میلاد درباره آنچه تنها از کاخ‌های شوش بدست سپاهیان اسکندر به بقعه رفته است، چنین می‌نویسد: «آنگاه که اسکندر در شهر شوش بکاخ پادشاهی درآمد، در گنجینه آنچه پیش از چهل هزار تالنت شمشیر و پشم انباشته بود، تا اگر روزگاری پیش آید و بدانها نیازی باشد آنها را مکه زده پولی بدست آورند. از این گذشته در آنچه به نوزده هزار تالنت زر مسکوک که داریوشی (داریوک) خوانده می‌شد، یافت...»

این شهر بزرگ که دیگر اهمیت خود را از دست داده بود در سال نوزدهم هجری بدست ابوموسی اشعری گتوده شد و ظاهراً تا قرن چهارم هجری مختصری از آثار این شهر بزرگ باقی بوده است. لسنرچ می‌نویسد: شوش در قرون وسطی شهری آباد و مرکز ولایتی بود که حد فین شهر از توابع آن بوده است و بدانستن ابریشم، جامه، نارنج و نیشکر فراوان شهرت داشته است. مقدسی گوید: شوش شهری زیبا و آباد است و بازارهای خوب و شیرینی‌های ارزان و دهات فستق و نعمت‌های فراوان دارد. حمدالله مستوفی در قرن هفتم گوید: گذر دانیال پغمر بر جانب غربی آن شهر است و در میان آب و در آنجا مذهب‌های اسی‌اند، و از کسی نگریزند. شهر شوش بعننت اهمیت تاریخی خود در قرون‌های اخیر مورد توجه باستان‌شناسان قرار گرفت و کاوش‌های علمی و باستان‌شناسی مهمی در این شهر صورت گرفته. در سال ۱۳۰۰ هجری بکنفر باستان‌شناسی فرانسوی بنام «دیولافوا» احتیاز حفاریات شوش را از ناصرالدین شاه گرفته و در سال ۱۳۱۶ هجری قمری کاوش‌های شوش به باستان‌شناسی دیگری بنام دومرگان و گذار شد. از مجموعه حفاریات تا سال ۱۹۰۰ میلادی ۱۹۲۳ صندوق آثار قدیمه از این شهر کشف شد و در نمایشگاه بزرگ فرانسه مورد حمایت قرار گرفت و هم‌اکنون نیز تعدادی از باستان‌شناسان ایرانی و خارجی همه‌ساله در فصل زمستان در این منطقه مشغول کاوش هستند.

(۲۹). راه‌آهن در فاصله ۱۱۹ کیلومتری شمال خاوری اهواز در طول ۴۹ درجه و ۳۷

دقیقه و عرضی ۳۱ درجه و ۱۶ دقیقه و ۳۰ ثانیه جغرافیائی قرار دارد. «سرنج» گوید رامهرمز منسوب به هرمز نواده اردشیر بابکان است. در قرن چهارم رامهرمز از حیث کرم ابریشم که در آنجا بعمل می آمد و ابریشمی که از آنجا صادر می شد. شهرت جهانی داشت. مقدسی گوید رامهرمز شهری است آباد و کوهستانی که در آن درخت های زیبن و نخلستان فراوان بوده و در آن شهر مسجدی باشکوه و بازارهایی آباد از بناهای عضدالدوله دیلمی واقع بود. آن شهر کتابخانه معروفی داشت که در آنجا تدریس می شد و آنرا مانند کتابخانه بصره «ابن سواد» تأسیس کرده است.

یاقوت گوید در رامهرمز گردو و نونج خوب بعضی می آید. حمدالله مستوفی و ابن بطوطه نوشته اند که رامهرمز شهر خوبی است و میوه های فراوان دارد. رامهرمز در قرن های اخیر آبادی و اهمیت نویی خود را از دست داده و بصورت دهی درآمده بود ولی در سال های اخیر مجدداً رو به توسعه نهاده و هم اکنون یکی از شهرهای خوزستان بشمار می رود. برابر سرشماری سال ۱۳۵۵ رامهرمز و حومه بالغ بر ۵۶۵۵۹ نفر جمعیت داشته است. ارتفاع رامهرمز از سطح دریا ۲۷ متر است.

(۳۰). «حویزه» که هم اکنون به دشت آزادگان شهرت دارد در جنوب دزفون و شمال حرمشهر بین درجات ۱۵/۵۷ دقیقه تا ۱۸ طول شرقی، و از ۳۰ درجه و ۱۰ دقیقه تا ۳۶ درجه و ۴۰ دقیقه عرض شمالی قرار گرفته است. «حویزه» در دوره ساسانیان و قرون اولیه اسلام شهری بوده است بنام «نهر تیری». یاقوت گوید «تیری» را بعضی پس استغیابار حفر کرده است. مقدسی مسافت بین «تیری» و اهواز را یک منزل نوشته است. «السرنج» گوید شهر «نهر» در زمانه خلفای اموی شهرتی سزا داشته است. زیرا این شهر بین سواست نود تا نود و هفتاد متری مرکز ضرب سکه بوده است و پارچه های مخصوص آن که نیم پارچه های بغداد بوده شهرت جهانی داشته است. حمدالله مستوفی گوید «حویزه» شهری است در خوزستان که در آن غله، پنبه و بیشکری خوب بعضی می آید. در آنجا قوم «حلبیان» فراوانند. جمعیت دشت آزادگان مطابق سرشماری سال ۱۳۵۵ شمسی

پایان

۶۹۵۲۳ نفر بوده است.

فصل چہارم

ضمائم

نوشته: ادوارد استاک^۱
از کتاب شش ماه در ایران

ادوارد استاک یکی از صاحب‌منشآن حکومت هند بریتانیا، در ژانویه ۱۸۸۱ وارد بندرعباس شد و آنگاه پس از دیدار از شهرهای بوشهر، سیراز، فیروزآباد، کورمان، یزد و اصفهان و مذافق بختیاری و تهران در پانزدهم اوگست همان سال از طریق آستارا و قسره روسیه رهسپار انگلستان شد. ادوارد استاک خاطرات این سفر را در دو جلد تحت عنوان SIX MONTH IN PERSIA به رشته تحریر درآورد که آنرا در ۱۸۹۳ صفحه به قطع وزیری در سال ۱۸۸۲ در لندن به چاپ رسانید. اینک ما ترجمه گزیده‌ای از جلد دوم این کتاب را در رابطه با سفر او به مناطق بختیاری بنور مشرق به خوانندگان عزیز تقدیم می‌داریم.

ملاقات با ایلخانی بختیاری

در روزهای آخر اقامت در اصفهان، به ملاقات اینخانی بختیاری (حسین‌قلی خان) رفتم. ایلخانی برحلاف میل باطنیش برای پاره‌ای مذاکرات از حروف ظل‌السلطان به

۱. EDWARD STACK

اصفهان احضار شده بود. او از هوای گرم اصفهان و سنگی فضای حده شکایت می‌کرد و از اینکه برای مدتی از هوای سالم کوهستان‌های بختیاری دور مانده است چهار قاضی می‌کرد. من از ایلخانی حرامتم که در صورت امکان به مناطق کوهستانی بختیاری سفر کنم از موافقت کرد که یک سوراخ بعمق سه شصت و سه سانتی‌متر در حقیقت بخیلی از زمین آنرا داشت که به ملاقاتش بروم. او مردی شومس و قوی هیکن بود و ماسه تمام کوه‌نشینان روشی ساده و بی‌تکلف داشت ایلخانی اطلاعات حرمی در مصالح اروپا داشت و در مورد آخرین اخبار آلمانی از من سؤالاتی کرد و آنچه آمده کرد که وی انگلیسها را دوست ندارد. به نظر می‌آمد که این مطلب را از ته دل گفت است.

در اصفهان یک روزنامه هتنگی به نام فرهنگ وجود دارد. سردبیر این روزنامه حکیم‌باشی شاهزاده است. حکیم‌باشی فرانسه را خیلی ملبس و روان صحبت می‌کند و از لحاظ عقیدتی یک ایرانی است. من یک روز ناشنیدی را با وی صرف کردم و مدتیکه در اصفهان بودم چند بار با او ملاقات داشتم. در یکی از این ملاقات‌ها نقشه‌ای را به من نشان داد که ساختن ریل‌های زاینده‌رود در آن محلی منحص شده بود. من بلاواسطه نسخه خود را با آن مقابله کرده و قسمت‌های نزدیک و منتهی را منحص کردم. حکیم‌باشی مانند دیگر ایرانی‌ها عقیده داشت که مراجع امام بنویسد و در ایران بر انگلیسها علمه جوهند کرد و از اینکه چیزی را برای من گفت کرده، اظهار استعجاب کرد. و همچنین آمده کرد: (منظری که تاکنون شبیه بودم) انگلیسها پس از آنکه ترکها را طرد کافی در مقابل روسها تحریک کرده آمد با رها کردند. عند قامت مولای من در اصفهان آل بود که شواستم موقع تعدادی چهارپایا برای ادامه مسافرت خود گزیده که؛ چرا که چارواداری که همراه من از شیراز به اصفهان آمده بود برای رفع سنگینی فاطرهای خود، از ادامه مسافرت یا من محذور خواست.

کاروان ما هنگام حرکت از اصفهان شامل شش قاضی، سه نفر چاروادار، سه نفر

۱. حقیقی حد اصفهانی یکسال بعد در شب بیست و هفتم رجب ۱۲۹۹ هجری برابر ۱۸۸۲ میلادی بدستور ضرابخانه در اصفهان، نقل رسید و صبح آن شب در شهر شایع گردید که بلغاری سکه گردید و آنچه خردار در راجه کمان اعزاء در تحت فراد تکوینر سماک سپرد و سپس معتمد حسین جان سپه‌دار فرید حاجی ایلخانی - طرف نظر السلطان نزد امپراتور خاندان ایلخانی و سایر حوین حجازش رفت و آنها را بخرام دولت بدوز

نوکر و یک اسکورت سوار و خود من، و همسر سید علی^۱ و سه اسب و یک تانوی (سب کوچک) حمداً به نمره آماده پنج رأس سب و شش فخر و یک درازگوشی متعلق به رئیس کاروان بود.

با این ترتیب ما روز یازدهم ژوئن ۱۸۸۱ استهبال را بنصده مناطق بختیاری ترک کردیم.

روز دوازدهم وارد قریه خیرآباد شدیم. روز سیزدهم به حریم رسیدیم و روز چهاردهم از گردنه رح که در حدود شصدها ارتفاع دارد عبور کردیم. طول شب گذشته رخ تا قهوه‌رخ در حدود شش مایل است. در مقابل ما کوه جهانبین با غرور و جوشی خاص گریزان برافراشته و در سمت راست مسه ارتفاعات عظیم زرد گوه سر بر آسمان ساییده و یکی از قله پوشیده از برف هر می شکل آنجا درود به دامنه‌های کوه موصوف در برابر ما خودنمایی می‌کرد.

پس از آنکه از شب گذشته روح پائیز آمدیم یک تپه را دور زدیم و وارد قهوه‌رخ شدیم.

قهوه‌رخ ژوئن ۱۸۸۱

دهکده قهوه‌رخ در یک دشت وسیع و حاصلی از درخت فرار گرفته و مزارع آب بوسیله رودخانه کوچکی مشروب می‌شود. بطوریکه اهالی محل می‌گفتند در اینجا درخت گردو فراوان بود ولی چند سال پیش در اثر خشکسالی از بین رفته‌اند. در پشت دهکده نازکانه‌هایی وجود دارد. یک حوض آب نیز از عمداً گرده‌ای که سرازیر شدیم جاری می‌شود، و به رودخانه کوچکی که در زیر جریان دارد می‌ریزد. ما بخانه کلاستر رفیق و سردار در خانه او به صبح رسانیدیم.

روز پانزدهم در امتداد دشت قهوه‌رخ به موازی یک تپه بلندی که در سمت چپ ما قرار داشت مشرف حایب حرکت نامه دادیم. دهات چهارمحل بختیاری عمدتاً از درخت و جنگل حاصلی هستند، ولی آب فراوانی دارند. از سارتره نهر آبی مشرف حوضتان و روستای حراری که یک فرسخ از آن محل واقع دارد سرازیر است. در دو

۱. اوایل اشتاک در صفحه اول جمله اول کتاب خود می‌نویسد: هنگام ترک هندوستان بکر ایرانی نام سید علی هلی نهاد که مدتی مستخدم حاکم بود و بعد از آنکه در آن سفر همسر من شد «میرحاج»

طرف دشت دو رشته کوه بسمت جنوب غربی کشیده شده که رودخانه راهی از میان آن دو یاز کرده و به جریان خود ادامه می دهد. ما در اینجا توانسیم قلی پیر از برف کوه سوخته را که از جنوب به شرق امتداد یافته از فاصله دوری از چغاحور ببینیم.

گجرو

ما روز شانزدهم زوشن پس از عبور از گذرگاه از پلنی موسم به پل خرابی که بر روی رودخانه بسته شده بود عبور کردیم و وارد گجرو شدیم. در اینجا مراتع زیادی زیر کشت خشکدانی وجود داشت. در حالیکه سواره پستی می رهیم محلی از روستایان دوستانه با من وارد مذاکره شده و قیام تعارف می کردند. و می پرسیدند قیمت تریاک در احمدآباد چقدر است؟ در پاسخ گفتم هر من شاه در حدود یازده تا چهارده تومان خریدار دارد، ولی تریاک کاران محصول خود را هر من شاه، شانزده تومان قیمت گذاری کرده اند. دهکده گجرو نیز مانند سایر دشت این منطقه بدون درخت و در میان یک دشت سرسبز در بین تپه ها قرار گرفته و دارای چشم انداز بسیار زیبایی است. گجرو در دهانه دره ای واقع شده و جنوب آنرا سلسله ارتفاعات کوه سوخته دربر گرفته و رودخانه نیز از طرف شمال در درون دره جریان دارد. من در حانه کدخدای پادشاه شدم. او هنگام ورود من در چغاحور بود ولی عصر همان روز حانه مراجعت کرد و بدیدن من آمد. گجرو دارای آب فراوانی است. رودخانه از گذرگاهی در دو مایلی بالای دهکده راه خود را کعب کرده بطرف چغاحور امتداد می یابد و غیر از این رودخانه دو چشمه آب نیز در نزدیکی دهکده وجود دارد.

چغاحور

سرل بعدی چغاحور بود من در احمدآباد سفالین زیادی دربار این محل شنیدم چرا که اینجانی به من گفته بود که بهترین راهی که شما می توانید در متعلق کوهستانی بختیاری ببینید آنست که خود را به چغاحور برسانید. و در آنجا با ایلگنی ملاقات کنید و آنگاه از آن طریق می توانید خود را به ارتفاعات زبرد کوه و رودخانه گرن (کارون) برسانید.

چغاحور اقامتگاه ناستانه اینجانی بختیاری است. در عیاب اینجانی که در نهدان

اقامت دارد اینگی^۱ به نیابت بکارهای عشیر بختیاری رسیدگی می کند. قبلاً به من گفته بودند که چغاقور اینوش بدون را دارد؛ در حقیقت پس از آنکه از ارتفاعات گهرود سرانیز شدیم در میان دره‌ای که دو طرف آن ارتفاعات بلندی احاطه کرده به حرکت ادامه دادیم. در اینجا در هر گوشه و کنار سیاه چادرهای زیادی را در بین راه دیدیم تا اینکه به یک چمن بسیار وسیع و زیبایی رسیدیم که در حدود هفت مایل طول و سه مایل عرض داشت. در قسمت شمالی یا دست چپ آب را کد کم عمقی بود که تا وسط دشت ادامه داشت. از سمت جنوب دشت چغاقور بدامه‌های کوه که که قلعه‌های پُراز برف آن را قلعنه‌ای دیده می شد محدود می شد، و جنوب غربی دشت پوشیده از سیاه چادرها و پُر از گنجه و رزمه‌های مادیان و قاطر و گوسفند بود.

در وسط دشت چادر سفید اینگی در میان سیاه چادرها برافراشته بود و همچنین در میان دشت قلعه‌ای بر فراز صخره‌ای قرار داشت که آبان زمان زیبایی بر سر در آن بنا شده که اتاق‌های آن تماماً با قالی‌های گران قیمت انگلیسی مبروش شده و میله‌ها و ستون‌هایها با مخمل کماندان روکش شده و چلچلیچ‌های ظریف بنوری از سقف آویزان شده و دیوارها تماماً بسبک ایرانی با صحنه‌هایی از شکار گاه‌ها و یا تصویرهای از زنان زیبا بسبک فرانسوی نقاشی شده بود.

بر روی بالکون بزرگ تالار صحنه‌های جانبی بچشم می خورد و از آنجا می توانستیم چمن سرسبز و وسیع چغاقور و انبوه سیاه چادرهای اینلات و گنجه‌های گدومیتس را که در برکه چمن عظیمه دور بودند تماشا کنیم.

من در یکی از اتاق‌های قلعه سکونت کردم و کسی بعد برادر ایلخانی^۲ بدیدن من آمد و بعد از وی دو تن از پسران ایلخان و دو نفر از پسران اینگی با من ملاقات کردند و عصر همان روز نیز اینگی بدیدار من آمد ولی بر خلاف ایلخانی چندان نظر مساعدی به تنگلیسپه^۳ نداشت. او بعد از آنکه از وضع مسافرت من متوالاتی کرد وارد بحث در مسائل سیاسی شد. او می خواست بداند که آیا بویان و عشانی باهم درگیر خواهند

۱ امانی خان برادر حبیله خان بختیاری و برادره سفر علی خان دورکی است. او در زمان حیات برادرش ایلخانی، سمت اینگی بختیاری را بعهده داشت و پس از قتل حبیله خان مقام ایلخانی را نل آمد و به مناسبتی بختیاری یافت. (مترجم)

۲ رضایی خان ماگم چهارماده بختیاری که بعد از قتل ایلخانی به اینگی معروف شد. (مترجم)

تا با نه! بسیار ممکن بود که او را متقاعد کنم که با طرحی برای ضمیمه کرده
افغانستان به هندوستان ندارم بلکه عاقل هستیم آن کشور به صورت یک کشور مستقل
باقی بماند.

ایلیگی گفت نه: «انگیزی‌ها همه را رشحت می‌زنند، شما ملک را به استادی
می‌گیرید. روس ملک را می‌گیرد به کشتن و کشتن دادن، لیکن شما جانیکه زورتان
عسری رسد به پون می‌گیرید، شما روس را زوی روم انداختید بعد که این تپاد، و آن لنگ
شد گفتید پا مگذار پیش!»^۱

او معتقد بود که امپراتوری عثمانی بین کشورهای اروپائی تسلیم خواهد شد. او
می‌گفت که اغتشاش کرده‌ها در سرحدات عثمانی بحاطر این است که آنها قشون خود را
بسرحدات احصار کنند. وی همچنین اصدافه کرد که شیخ عبدالله سلیم عثمانی‌ها شده و
نیک بصورت یک زندانی از یریز روانه تهران شده است (قسمت آخر گفته‌های او
نادروست بود). ایلیگی پیشهاد کرد که در میهمانی که روز بعد در انتهای داشت چخاحور
برها می‌کند شرکت کنیم.

هیجدهم و نوزدهم ژوئن

روز بعد پسران اینخان، رأسی ساجت نه صبح به ملاقات من آمدند. ما همراه با
دسته‌ای از سواران بختیاری در امتداد دست حرکت در آمدیم و آنگاه در کنار یک
جوی مسگی دو زیر سایه یک دیوخت گرده و رشتانی را با ایلیگی صرف کردیم. و سپس
همراهان ایلیگی شروع به یاری ورف کردند. من آنها را بحال خود رها کرده و در کنار
جوی آبی در گنجه بسته‌زاری بزرگ که در آن حوالی بود به تماشا برداشتم. یکی از
پسران ایلیگی در حین صرف ناشانی با من به مذاکره پرداخت. او گفت بختیاری‌ها قبلاً
مالیات خود را به حاکم اصفهان پرداخت نمی‌کردند ولی حالا سالیانه در حدود ده هزار
تومان به پلای السلطان می‌پردازند. او همچنین اضافه کرد که اگر بختیاری‌ها بخواهند
می‌توانند اصفهان را به تصرف در آورند، وی در دنباله اظهارات خود گفت که بختیاری‌ها
از دیر زمانی تا کنون با قشقایی‌ها رقابت می‌کنند. و مدتی است که آنها را از چخاحور
که مورد اعطاشان بوده بیرون رانده‌اند، و هنوز قشقایی‌ها در گندمار که در حدود پنج

۱. نیا از دوسر در متن نگینی آمده است «منعم»

فرسخ در جنوب چمنجور واقع شده سکونت دارند. او از من پرسید که آیا عضو حزب
 وینگ هستم یا محافظه کاره و در حال حاضر در رابطه با موفقیت سیاسی ایران چه فکر
 می‌کنم؟ من در پاسخ گفتم که به نظر من ایران بخاطر سه موضوع خوشبخت است:
 آزادی داخلی، نداشتن قرصه خارجی، و دور بودن از مناقشات دول اروپایی. و گفته‌های
 مرا تأیید کرد اما اضافه کرد که چهارمین موضوع را شد باجستی موفقیت موفقیت
 ایران و راههای گرفتاری و صعب‌العبور آن نبود که من توان دشمن را در هر
 گذرگاهی با چند نفر مرد مسیح متوقف کرد (به نظر من در هیچ گذرگاهی با گروه‌های
 صعب‌العبور ایران نمی‌شود موافق برای عبور یک قشون یا وسائل نذار کتبی آن فراهم
 کرد). وی همچنین اضافه کرد که به گمان من روسها امروزه تصرف خواهند کرد و بعد
 از آن خود را به هرات خواهند رسانید. آیا این پیش آمد انگلیسها چه خواهند کرد.
 چون قصد نهانی روسها تصرف هندوستان است. ما ایرانی‌ها قصد نداریم که تحت سلطه
 روسها در آید. ما چند بار با آنها جنگیدیم اما آنها از ما قوی‌ترند.

هنگامیکه سواره به اقامتگاه خود برمی‌گشت پس بلندی بی‌در همین رابطه با من
 به مذاکره پرداخت او گفت نگنیس دشمن روس است، «با روس بد است» او سپس از
 من پرسید که هدفانته به او بگویم که اگر جنگی بین آنها ابعی روس و انگلیس واقع
 شود کدام یک پیروز خواهد بود و نگاه اضافه کرد که انگلیسها از لحاظ قدرت دریایی
 قوی‌تر هستند. اما روسها در حدود یک میلیون سرباز در اختیار دارند. او عقیده
 داشت که اگر روسها با قشونی برای تسخیر هندوستان در قدمه‌ها متحرک شوند ابعانها
 محاضر عدم جنگی و عازت هندوستان با آنها همکاری خواهند کرد.

شاید آن جوان بختیاری با همان علیر نفکر و حوز و حاصلت راخری و تجاوزکارانه
 یلغی خود از درک گفته‌های من شاعر بود که ابعانها هرگز بخاطر گردآوری غیبت
 علیه روسها نخواهد شد. به گمان او هندوستان بیشتر بوسیله تمهیدات سیاسی به تصرف
 انگلیسها در آمد تا به طریق یک حمله نظامی.

او اظهار داشت که ایران تنها راه واقعی دسترسی به هندوستان است ولی هرگز تسلیم
 روسها نخواهد شد. آیا با این ترتیب انگلستان برای متحد و همپیمان خود چه خواهد

کرد؟ در حقیقت اگر انگلستان می‌تواند برای آزادی مسلمانان آسیای مرکزی کاری انجام دهد پس معطل چیست؟

معمولاً در زمستان‌ها کسی در چغاحور زندگی نمی‌کند. در اواخر پائیز بختیاری‌ها بطرف جنوب کوچ می‌کنند و از ارتفاعات و مناطق کوهستانی خود را به صحرای گرم عربستان (خوزستان) نزدیک شوشتر و دزفول می‌رسانند و در اواخر بهار مجدداً به چغاحور برمی‌گردند.

در زمستان دست چغاحور پوشیده از برف می‌شود و در بهار برفها با صدهای سهمگینی بتدریج ذوب می‌شوند. بهار گذشته ظلال السلطان سفری به چغاحور کرد؛ لیکن بعد از یک هفته در اثر بارندگی‌های بی‌دریی ناچار شد با ناراحتی آنجا را ترک کند. در مقابل سرمای شدید این منطقه ساختمانهایی که با آجر نیم‌بخت ساخته می‌شوند چندان دوامی ندارند. قسمت‌هایی از پشت قلعه سال گذشته ریزش کرده و بقیه آن نیز احتمالاً در آینده نزدیکی فرو خواهد ریخت. تنها ساکنین دو روستای کوچکی که مسجانه را در آنجا صرف کرده بودیم، زمستان‌ها در محل باقی خواهند ماند. مزارع این منطقه دارای آب فراوانی است، ولی معمولاً بختیاری‌ها برای گشت گندم و جو از زمین‌های دیر کوهستانی استفاده می‌کنند.

نزدیک‌های غروب آفتاب روی بالکون وسیع دروازه مضره دلپذیری دلبود. از هر سیاه‌چادر کوچک حلقه‌های دود بشکل ساربیج به آسمان متصاعد می‌شود. گنجه‌های گوسفند و رمه‌های اسب و مادیان با کره‌های پسته دستجمعی به اسراحتگاه شبانه خود برمی‌گردند. اصیل ماده‌یابهای ایلخانی در زیر دروازه قلعه قرار داشت و من آن حیوانات را از نزدیک می‌دیدم و بعضی از آنها بسیار زیبا بودند و معلوم بود که از نژاد عربی هستند.

بسیار دشوار است که تعداد سیاه‌چادرهای بختیاری‌ها را در چغاحور شمارش کرد، شاید در حدود یک هزار و پانصد سیاه‌چادر در گورنه و کنار دشت بره‌راشته بود. دو چیز عشایر بختیاری در مقایسه با قشانی‌ها مرا تحت تأثیر قرار داد. یکی فقر بیش از حد عمومی و دیگری عدم آمادگی عمومی. در حقیقت بعضی از سکنه این سیاه‌چادرها غرق العاده فقیر و بی‌بصاحت بودند. در گردش سواره دستجمعی متوجه شدم که سوارکاران بختیاری از لحاظ مهارت و چابکی به پای سوارکاران قشانی نمی‌رسند. این

حدس و گمان در حشر بعدی به ایران برآید. به یقین مبدل شد. من در مورد فتر عمومی مردم بختیاری با اینگی صحبت کردم او گفت این موضوع حقیقت دارد چرا که آنها عادت داشته‌اند از ضریق غارت و سرقت اموال دیگران اندوخته‌ای بیندازند ولی اخیراً ظل النظار آنها را شدیداً کترل کرده و از این کار بازداشته است. من مطمئن شدم که چند سال قبل برایم دستور بود که به آسانی بدون اینکه مورد دستبرد قرار بگیرم خود را به آنسوی قهوه‌ریخ برسانم. من هوز نوید دارم که چگونه آقایان مکتزی و زوبرت مون توانستند کرارا به این مناطق کوهستانی سفر کنند و برای همیشه نام خود را در بین بختیاری‌ها زنده نگاه دارند.

بختیاری‌ها می‌توانند اصطفاان را تصرف کنند؛ اما هرگز نمی‌توانند آنها برای مدت مدیدی در اشغال خود داشته باشند و آنها هنوز حاضر تیه و مجازاتی را که قادر در حدود یک قرن پیش نسبت به آنها انجام داده از یاد نبرده‌اند.

در نقشه بختیاری در شمال شوشتر دو علامت سوال در مورد قنچه در، و در منکان وجود دارد. اینگی اصلاحاتی در مورد این دو قنچه در اختیار من گذاشت. به نظر می‌آید که قنچه اولی در شهری نام دارد. این در در حدود شانزده فرسخ از درقول فاحسه دارد، و دارای پرنگاه مخروطی، و سطح آب، آب و غلف فرامان دارد و چند رأس گوسفند را نیز به بالا منتقل کرده‌اند. در منکان در چهار فرسخی درقول واقع شده و برای صعود به آن چندین یله بر روی در دل صخره حشر کرده‌اند. بر فراز این در یک قطعه زمینی زراعتی معتدله تولید پنجاه خردار عه وجود دارد. و همچنین در آنجا می‌توان از پنجاه گوسفند به راحتی نگهداری کرد.

واتر در معنی قنچه را می‌دهد و در شاهنامه کرارا به این واژه اشاره شده است. ما حالا در جفاحور یعنی در شمال غربی رود کوه قرار داریم...»

نوشته: ایزابلا بیثوب^۱

از کتاب سفر به ایران و کردستان

ایزابلا بیثوب در فوریه ۱۸۹۰ از طریق بغداد وارد کرمانشاه شد و پس از دیدار از شهرهای تهران و اصفهان از راه مختیاری خود با به خرم آباد و بروجرد و همدان رسانید و آنگاه به مناطق کردستان سفر کرد و سرانجام در نوامبر همان سال اروپا را به قصد اوروم ترک کرد.

خانم بیثوب شرح مسافرت یکساله خود را در ابراک در دو جلد تحت عنوان JOURNEY IN PERSIA AND KURDISTAN تنظیم کرد، که آنرا در ۷۹۰ صفحه بقتلح ویریری، در سال ۱۸۹۱ در لندن بچاپ رسانید. اینک ما ترجمه قسمتی از این محلدات را که مربوط به مسافرت خانم بیثوب به مناطق مختیاری و لرستان است، بطور فشرده به حواصدا گزین گرام تقدیم می‌کنیم. به این امید که مورد اقبال قرار گیرد.

«مترجم»

لرستان (لر بزرگ و کوچک)

نقشه‌ای که همراه داریم منطقه لرستان را پانزده هزار مایل مربع، بین درجات ۳۶/۳۴

۱. ISABELLA L. BISHOP.

عرض شمالی و ۵۱/۸ طول شرقی حمرایاتی نشان می‌دهد. فاصله بین حاد میرا تا حرم آباد تقریباً در حدود سصد مایل است. میر مسافرت سه‌ماهه و نیمه ما فاصله‌ای در حدود هشتصد مایل از قسمت عینای کارون تا سرچشمه رودخانه‌ی را دربر گرفته بود و در مدت عبور از خاک بختیاری تنها یک خوس نونه‌دار، و یک گمراز وحشی، و تعدادی بز کوهی و یک خرگوش و چند تنعال در سر راهم مشاهده کرده بودم.

این واحی دارای کوههای بلند و دره‌های عمیقی است که محل تعین و چراگاه احشاه لره‌های بختیاری است. اینان در زمستان به صحاری و مناطق گرمسیر کوچ می‌کنند؛ اما بطور مستمر از کوهستان‌ها بنام زادگاه خود یاد می‌کنند.

در این مسافرت من تمام طوایف بختیاری را در سیاه‌چادرهایشان از نزدیک دیده‌ام و بطرز زندگی و آداب و رسوم و باورهای آنها آشنا شده‌ام. و هر روز با آنها گفت‌وگو می‌نمودم و اینک نتیجه‌ی مشاهدات خود را به شرح زیر بیان می‌کنم:

اینان به استاد یک روایت مهم و تقریباً نیه به همانه، معتقدند که تحت قیادت یکی از سرکردگان خود از تمامات به بران کوچ کرده‌اند. و در مناطقی که فعلاً زندگی می‌کنند اقامت گزیده‌اند. و سا به داستان بعدی دیگری، می‌گویند که یکی از نوازه‌گان همین سرکرده، دو زن داشت که از یکی شفته و از دیگری چهار پسر داشت که بعد از مرگ پدرشان بین آنها اختلاف افتاد و آنگاه به تعداد برادران بنو طایفه هفت‌سنگ و چهارسنگ تشبیه شدند.

گرچه هفت‌سنگ‌ها از لحاظ تعداد نمرات بیشتر بودند ولی چهارسنگ‌ها به مراتب قدرت بیشتری داشتند. در سال ۱۸۸۰ که سر هنری لاپارد از قسمتی از لرستان و قلعه‌ای دیدن کرد محمد شی خاں چهارسنگ بر تمام این مناطق حکمرانی می‌کرد اما بعد از سرنگوسی محمد شی خاں، چهارسنگ‌ها نیز بنزد خود را از دست داده و هفت‌سنگ‌ها قدرت و ریاست ایل را بعهده گرفته‌اند.

هرچند چهارسنگ‌ها هنوز بنادر کاهی قدرتمندند و در جنگ‌های داخلی و عتیره‌ای مستقلاً تصمیماتی اتخاذ می‌کنند. لیکن در اثر سلطه حکومت ایران جنگ و ستیز بین دو ایل موقوف شده و تنها یک عداوت و کسر معمولی بین آنها باقی مانده است. در حال حاضر از دو ایل خیلی کم بین آنها صورت می‌گیرد و چنانچه نزدیک هم جائز بنزد بندرت بدون جنگ و خونریزی از هم جدا می‌شوند.

طوایف بزرگ بختیاری عیارند از: هشتلنگ، چهارلنگ^۱، دیارونی، و قبایل وابسته مانند: چانکی گرمسیر و سردسیر، شرایف افشاره و گندزلیو که نیم قرن پیش سر هنری لایارد و راولینسون مطالبی درباره آنها نوشته اند.

بصورتیکه چند تن از خوانین بدون اختلاف ارقام بسن گفته‌اند تعداد خانوار بختیاری در نیم قرن گذشته تا حدود بیست و نه هزار و یکصد خانوار افزایش یافته است و اگر ما هر خانوار را هشت نفر محاسبه کنیم تعداد نایل بختیاری روی پسرده رقمی به دوست و سی و دو هزار و هشتصد نفر تخمین زده می‌شود^۲.

چند دهگانه کوچک با کنده‌های گلی بومیله عده‌ای از عشایر در بعضی از سرزمین‌های مرتفع برای سکونت در زمستان احداث شده ولیکن اکثریت این با احشام خود بصورت کوچرو زندگی می‌کنند. در حدود سه هزار خانوار دو محلی چانکی ده‌تین و پا در شهرها زندگی می‌کنند و بنظر مطلق ییلاق و قشلاق ندارند.

عشایر بختیاری زمستان‌ها را در صحرای گرم خوزستان و جاهای دیگر، و تابستان‌ها را در چراگاههای بختی عیالی کازرون بسر می‌برند. اخیراً عده زیادی از بختیاری‌ها در اوایل پانزیر زمین‌های زراعتی حومه وا گنده و جو می‌کارند و در بهار هنگامیکه از قشلاق برگردند، گنجه‌های خود را بندریج، تا ماه ژوئیه درو می‌کنند. عشایر بختیاری مسلمان و شیعه مذهب‌اند.

طوایف بختیاری در اثر مساعی و سیاست و قبح گویایانه محمدتقی خان و حسینقلی خان (ایلخانی) باهم متحد شده و تقریباً روش یک حکومت موک‌الطوایفی را پذیرا شده‌اند. ایلخانی قدرت خود را با دستیار میگری بنام بلبگی تقسیم می‌کند. ایلخانی که از طرف شاه به این سمت منصوب شده، دارای قدرت نامحدودی است. او مالیات دولت را از قرر هر خانوار دویزدهمانا وصول می‌کند. بختیاری‌ها سوارکار و فتنگچی‌های قزلب و کارآمدی هستند و در جنگهای داخلی و قومی می‌توانند بین دو هزار تا دوازده هزار مرد وارد میدان کنند. ولی غیرمحمسن معظری رسد که بتوانند در یک جنگ خارجی بیست

۱ - ظاهراً بیست، توجه داشت که در شماره اصلی بختیاری حدود ده یا چهارلنگ و هشتلنگ است. و طوایف دیارونی یا چانکی و غیره هر کدام بسته به بکری از این دو شاخه‌ها هستند. (مترجم)

۲ - البته این محاسبه احتیاج به تصحیح دارد چرا که ایلخانی و دیگر خوانین با داشتن این ارقام را که پیشین ارقام داده‌اند، آن تعداد صورت این را بین یکصد و هشتاد و دو هزار تا دوازده هزار مرد محاسبه کرده‌اند و این یک مقام عالی رتبه دولتی این ارقام را بین یکصد و هشتاد و دو هزار نفر تخمین زده است.

از شش تا هشت هزار نفر تشنگی می‌سپرد.

حال هر عذیبه بصورت اسبند و اجنارانی نامحدود حکومت می‌کنند و افراد تحت فرمان او نیز از وی تبعیت می‌کنند. پیل بختاری غیر از سه طایفه که جزو قلمرو بروجرد بشمار می‌آیند، اما مالیات خود را تماماً به حاکم اسبندان می‌پردازند.

بختاری‌ها مردمی دلیر و سنجشورند، و در گذشته جنگ و سیزدهای عشیره‌ای را ارج می‌نهادند لیکن حالا تا اندازه‌ای آرام و صلح‌جو شده‌اند. اینان بنا به خوی و حسرت اینانی خود عادت به تهاجم و غارتگری دارند ولی اگر دواطلبانه شعبدی را بپذیرند، بدون جون و چیرا بقول خود احترام خواهند گذاشت.

ماژور راوینسون در یادداشت‌های خود بنام عبور از زهاب به خوزستان می‌نویسد: «به گمان من، بختاری‌ها در سخاوت و دگیری منحصر پشردند، لیکن مردمی ظالم و مستعمر و در عین حال ذلت‌خیزی سیوخانه دارند. آنان در جنگ‌های خانگی و قبیله‌ای مردمی سخت‌گیر و انضمام‌جو هستند، و دامنه‌های وحشت‌ناک و عداوت‌جویی از آنها حکایت می‌کنند چرا که تمام خانواده‌ها برصدا بکمی‌بگر بجنگ و سیز برمی‌جیزند، برای مثال یک پسر برای دستیابی به قدرت، پدر خود را می‌کشد، و برادری برادر دیگر را بقتل می‌رساند. به تریبی که از تمام خانواده یک تن باقی می‌ماند، در حقیقت شیدن این واقعه خون را در شریانهای انسان منجمد می‌کند.

در ایران عذیب‌المطی است که می‌گویند بختاری‌ها مراسم فاتحه‌خوانی را از بین برده‌اند چرا که در غیر این صورت بایستی کسب و کار خود را رها کرده و منظورگنی اوقات خود را صرف شرکت در مراسم ترحیم کنند. آنها غارتگران چیره‌دست و ماهری هستند و اعمالی که انجام می‌دهند ممکن است سیوخانه‌ترین نوعی باشد که مردم ایران بکار می‌گیرند»^۱.

۱. خواب چهارلنگ، محمود صابح، لا م ترجمه.

۲. خوبه گفت توجه داشته باشند که نویسنده بی‌بدون‌شاید یکی از نگارگر است که در قلمرو بروجرد می‌زیست و به‌خوبی معتمدین تمام بختاری‌ها را می‌شناخت. آمده بود که بدون تردید از اطلاعات خود را در رابطه با مردم بختاری و افراد بی‌افتخار با احتمالاً معروض دریاخت کرده. برای اطلاع بیشتر از خصوصیات بختاری‌ها بهتر است

به سندهای دیوان ترحیم‌میراث امیری مراجعه شود. ۱۳۰۵